



بخوان و بیندیش



مورچه اشک ریزان،  
چرا اشک ریزان؟

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود. در یک ده کوچک، پیرزنی زندگی می کرد که نان می پخت؛ چه نان های خوش مزه ای! وقتی بوی نان های خاله پیرزن در هوا می پیچید، همه از پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها و پدرها و مادرها گرفته تا بچه ها، از کلاغ ها، گنجشک ها و جوجه ها گرفته تا مورچه ها، خوش حال می شدند؛ چقدر خوش حال!

یک روز مثل همیشه، خاله پیرزن آرد را خمیر و تنور را روشن کرد، اما تا آمد نان را به تنور بچسباند، نان از دستش افتاد توی تنور. خاله پیرزن خم شد تا نان را بردارد. باز هم خم شد؛ آن قدر خم شد که فقط پاهایش از تنور بیرون ماند.


مورچه ای از آنجا می گذشت. پاهای خاله پیرزن را دید. فکر کرد خاله پیرزن توی تنور افتاده است. گریه و زاری کرد؛ چه گریه ای و فریاد کشید: «خاله به تنور، خاله به تنور.»

گنجشکی از آنجا می گذشت. مورچه را دید که مثل ابر بهار گریه می کند. پرسید: «مورچه اشک ریزان، چرا اشک ریزان؟»



مورچه گفت: «خاله به تنور، مورچه اشک ریزان.»  
گنجشک این را که شنید، ناراحت شد؛ چقدر ناراحت! از غم و غصه پرهایش ریخت.  
گنجشک پرزد و روی یک درخت نشست و جیک جیک کرد؛ آن هم چه جیک جیکی!  
درخت دید پرهای گنجشک ریخته است. از گنجشک پرسید: «گنجشک پَر ریزان، چرا  
پَر ریزان؟»

گنجشک گفت: «خاله به تنور، مورچه اشک ریزان، گنجشک پَر ریزان.»  
درخت این را که شنید، ناراحت شد؛ چقدر ناراحت! از غم و غصه برگ‌هایش ریخت.  
پیرمرد ماست‌فروشی که در کنار دیوار ماست می‌فروخت، صدای ناله‌ی درخت را شنید و  
گفت: «درخت برگ‌ریزان، چرا برگ‌ریزان؟»

A colorful illustration of a bird perched on a tree. The tree has a thick, purple trunk and branches that are also purple and red. The bird is brown, white, and green. At the top of the tree, there is a nest made of blue and orange. The background is a light beige color with some green leaves scattered around the tree.

درخت ناله کرد و گفت: «خاله به تنور، مورچه  
اشک ریزان، گنجشک پرریزان، درخت برگ ریزان.»  
پیرمرد این را که شنید، دلش پُر از غم و غُصّه شد؛  
چه غم و غُصّه‌ای! از غم و غُصّه ماست‌هایش را ریخت  
روی سر و صورتش.

از آن طرف، خاله پیرزن نانی را که توی تنور  
افتاده بود، بیرون آورد. بعد نان‌هایش را پخت و  
چند تا از آن‌ها را برداشت تا پیش پیرمرد ماست فروش  
ببرد و ماست بگیرد. توی راه، پیرمرد را دید که با سر و  
روی ماستی می‌دود؛ آن هم چه دویدنی! پیرزن فریاد زد:  
«بابا ماست به‌رو، چرا ماست به‌رو؟»

پیرمرد تا خاله پیرزن را دید، فریاد زد: «خاله پیرزن،  
مگر توی تنور نیفتاده بودی؟ تو که صحیح و سالمی!»

خاله پیرزن گفت: «معلوم است که صحیح و سالمم! مگر قرار بود توی تنور بیفتم؟»  
پیرمرد خوش حال شد؛ چقدر خوش حال! ماست‌ها را از سروصورتش پاک کرد و فریاد زد: «خاله پیرزن که سالم است، نسوخته است.»  
مورچه و گنجشک و درخت تا حرف‌های پیرمرد را شنیدند و خاله پیرزن را دیدند، خوش حال شدند؛ چقدر خوش حال!  
خبر توی ده پیچید. همه از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و پدرها و مادرها گرفته تا بچه‌ها، از گنجشک‌ها گرفته تا مورچه‌ها، به خانه‌ی خاله پیرزن رفتند. از نان‌های خوش مزه‌اش خوردند و به اشتباه مورچه خندیدند؛ چه خنده‌هایی!

## ❖ درک و دریافت

۱. خاله پیرزن برای پخت نان کارهای زیر را انجام می دهد. با شماره، ترتیب آن را درست کنید.

روشن کردن تنور

تهیه ی آرد

چسباندن نان به تنور

تهیه ی خمیر

۲. وقتی مورچه پاهای خاله پیرزن را لبه ی تنور دید، چه کرد؟

۳. وقتی خبر سلامتی خاله پیرزن در ده پیچید، چه اتفاقی افتاد؟



۱. وقتی مورچه پاهای خاله پیرزن را لبه‌ی تنور دید، چه کرد؟

۲. وقتی خبر سلامتی خاله پیرزن در ده پیچید، چه اتفاقی افتاد؟

**جواب 1: فکر کرد خاله پیرزن توی تنور افتاده است. گریه و زاری کرد**

**جواب 2: همه از پیر تا جوان به خانه‌ی خاله پیرزن رفتند. و از نان‌های خوش مزه‌اش خوردند و به اشتباه مورچه خندیدند**





## پیداکن و بگو

۱. کلمه‌هایی که نشانه‌های «ه ه» در آن‌ها صدای «اِ» می‌دهد.
۲. کلمه‌هایی که نشانه‌های «ط» یا «ظ» دارند.
۳. ....



## بازی، بازی، بازی

- دانش‌آموزی از روی درس بخواند و بقیه‌ی هم‌کلاسی‌هایش با شنیدن کلمه‌هایی که
۱. نشانه‌ی «ح ح» دارند، دست بزنند.
  ۲. نشانه‌ی «ت» دارند، هورا بکشند.
  ۳. ....





## پیداکن و بگو

چه، کاشته، خوش مزه، پخته، کوچه، پاکیزه، کرده، ساخته، داده، آفریده

۱. کلمه‌هایی که نشانه‌های «ه» در آن‌ها صدای «ا» می‌دهد.

۲. کلمه‌هایی که نشانه‌های «ط» یا «ظ» دارند. **منظمی، نظم، بانشاطی**

۳. کلمه‌هایی که با **با** جمع بسته شده اند.  
**گندم‌ها، این‌ها، کوچه‌ها، خیابان‌ها، آن‌ها، خانه‌ها**



## بازی، بازی، بازی

دانش‌آموزی از روی درس بخواند و بقیه‌ی هم کلاسی‌هایش با شنیدن کلمه‌هایی که

۱. نشانه‌ی «ح» دارند، دست بزنند. **سحر خیزی، زحمت کش، بانشاطی**

۲. نشانه‌ی «ت» دارند، هورا بکشند.

۳. ....